

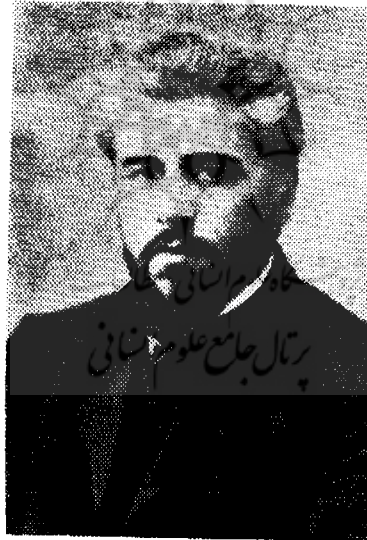
دکتر هراند - قوکاسیان

هوانس هوانسیان

۱۸۶۴ - ۱۹۲۹

بنیان‌گذار شعر غنائی ارمنی

هوانس هوانسیان شاعر غنائی و غزلسرای نامی که علاوه بر سرودن اشعار در ترجمه شعر نیز دستی دارد نخستین کسی است که شیوه بدیع و مضامین بکر را در اشعار تغزلی ارمنی وارد کرد. و از نظر زبان و بیان احساسات فردی و اجتماعی تا آن زمان منحصر بفرد بوده است و در حقیقت وی آغاز کننده مکتب رئالیسم در شعر ارمنی بشمار



میرود، زیرا که شاعران پیش‌از او نظیر شاه‌غریز و پادگانیان حماسه‌سرا، خطیب و سخنران بودند اما اشعار این شاعر از نظر شیوه‌های بدیع و تناسب معنی و ترکیب کلام زیبایی خاصی دارد.

منقدین ارمنی به این شاعر لقب پیشوا و استاد بزرگ شعر غنائی داده اند .
ایساها کیان اورا موبدموبدان و راهنمای ساحر و اشعار اورا گلزار مسحور کننده خویش
میداند و در همه جا هنرمندی اورا میستاید . در باره این شاعر «آسن در دریان» ادیب
شهر ارمنستان مینویسد «هوانسیان بدعت گذار و استاد عالیقدر زبان و ادبیات وهم -
چنین پدر سخنوران جدید ارمنی است .»

این شاعر نخستین کسی است که در شعر تحولات دیگری پدید آورد و قالبهای
تازه ساخت . احساسات حقیقی و اندیشه‌های پاک انسانی را با مضامین نو و بکر منعکس
ساخت و زیبایی و سادگی خاص بکلام خود بخشید بطوریکه اشعارش در شمار
فصیحترین و زیبا ترین آثار منظوم ادبیات ارمنی بشمار میرود ، هوانسیان با چنان
روانی و سادگی سخن گفته است که مطلوب مذاق عارف و عامی است زیرا در ترانه‌هایش
نمایشگر خواسته‌ها و احساسات انفرادی و اجتماعی است و اشعارش همواره دلنشین و
آشنای قلبهاست و شاید از این رو است که بعضی از اشعارش از ابتدا با آهنگهای روح -
پرور بصورت ترانه‌های نشاط بخش درآمده است . از این جمله است «رؤیا آمد»
و «آلاگیاز بر کوه بلند» و بعضی دیگر بطرز ترانه‌های «عشاق دوره گرد» است که
در میان عموم ارمنه شهرت فراوان دارد .

هوانسیان را باید سررشته زنجیر شعرای ارمنستان شرقی دانست که با ایساها کیان .
دریا و نوهانیان ارکان چهارگانه شعر ارمنی تشکیل میدهد . نفون غیر قابل انکار او
در شعرای بعد از خود موجب خلق آثار بدیعی بتقلید از آثار وی گشته تا آنجا که ترانه‌های
سرایندگان پیش از او سعبات شاه غریزو پادگانیان در او بی تأثیر نبوده است .
هوانسیان با کلامی ساده و روان پیوسته تاریخ پرافتخار ملتش را و نیز آوارگی
و در بدری دوستانش را در اشعار خود میسرود و با قدرتی شگرف و بیانی شاعرانه و

روحی موج احساسات درونی خود را با آمال و آرزوهای مردم گرداگردش تطبیق میداد و در قالب شعر میریخت. از شاهکارهای او میتوان قطعات «اردوان» «تولد و اها کنی» و بسیاری آثار دیگر را نام برد.

هوانسیان بسال ۱۸۶۴ در قصبه‌ای بنام وافار شاباد از قراء ارمنستان بدنیا آمد پدرش مردی با سواد بود اما مادرش از سواد بهره‌ای نداشت. تحصیلات نخستین خود را نزد پدرش آغاز کرد و چون بمدرسه زادگاهش راه یافت دروس کلاس را کاملاً آموخته بود و بدینجهت با دلبستگی زیادتر مشغول فراگرفتن علم و دانش شد و همین دلبستگی بود که در اندک مدت پس از توجه به استعداد و ذکاوت فطری وی، او را بمدرسه دولتی ایروان اعزام داشتند و از آنجا پس از یکسال (که در آن هنگام بیش از سیزده سال نداشت) او را بدبیرستان لازاریان مسکو روانه ساختند و در همانجا بود که زیر نظر سعبات شاه غریز شاعر ارمنی زبان بمحصول و سرودن اشعار پرداخت. ترانه‌های در آن زمان در نشریات دیواری آن مدرسه منتشر میشد. در سال ۱۸۸۳ اولین بار ترانه‌ای از او در روزنامه «تاراز» بچاپ رسید. در همین سال دوره دبیرستان را با موفقیت زیاد بپایان رساند و سپس وارد رشته تاریخ زبان شناسی دانشگاه مسکو گردید. او در دوران تحصیلی خود بویژه در دانشگاه مسکو همیشه در زمره شاگردان ممتاز بوده است و بخاطر عشق و علاقه به شعر و ادبیات بدستیاری دانشجویان همین دانشگاه شبها جلسات ادبی تشکیل میداد تا کم کم انجمنهای ادبی متعددی بوجود آورد و خود در رأس آنها بفعالیت‌های ادبی و هنری میپرداخت در سال ۱۸۸۷ اولین مجموعه او از طرف همین انجمن‌ها بچاپ رسید انتشار نخستین دیوانش مورد استقبال صاحب نظران و ادب - دوستان چون قوند عالیشان و غازاروس آقاییان واقع شد.

هوانسیان بسال ۱۸۸۸ دانشگاه مسکو را در سن ۲۴ سالگی با درجه ممتاز

در حالیکه بزبانهای روسی . انگلیسی . یونانی ولاتین آگاهی داشت و بعنوان يك شاعر شهرت بسزا کسب کرده بود بیابان رساند. و بزم گردش و سیاحت بکشورهای انگلستان . فرانسه و ترکیه سفر کرد و در پائیز همانسال بارمنستان بازگشت و در آنجا با سمت معلم در مدرسه گورکیان اچمیاترین مدت بیست و چهار سال عمر گذراند .

این شاعر وارسته در تمام دوران خدمت طولانی خود در ایروان پایتخت ارمنستان مورد تکریم و احترام هم میهنانش بود و همیشه در راه آموختن علم و دانش به جوانان ارمنی میکوشید و چون بزبان روسی وقوف کامل داشت بتدریس این زبان نیز میپرداخت و در همین حال دبیر شورای مذهبی اچمیاترین نیز بود و در این بین دوبار به تفلیس مأموریت یافت و بعنوان مدیر و معلم بکار پرداخت . در بین سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۲ در باکو بریاست شورای فرهنگی منصوب شد . در سال ۱۹۱۲ مردم ارمنستان سی امین سالگرد خدمت هوانسیان را باشکوهی عظیم جشن گرفتند . وی پس از آن در ممالک سوسیالیستی بسیر و سیاحت پرداخت و با این همه بیشتر عمرش را در ارمنستان گذراند و بارها بمشاغل مهم علمی و فرهنگی دعوت شد و بالاخره در سال ۱۹۲۲ با افتخار باز - نشستگی نائل آمد و حقوقی در خور او تعیین گردید و ضمناً باغی مصفا نیز در اختیارش قرار گرفت تا چند صباح بقیه عمرش را در رفاه و آسایش بسر برد .

هوانسیان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۹ در ایروان چشم از جهان بست. آثار و تالیفات این شاعر اغلب شامل اشعار و ترجمه های اوست با توجه بتاریخ سرودن اشعارش بخوبی معلوم میگردد که هوانسیان نصف آثارش را در زمان دانشجویی هنگامیکه در روسیه مشغول تحصیل بوده (۱۸۸۸ - ۱۸۸۰) یعنی قبل از سن ۲۴ سالگی و بقیه را تا زمان مرگش سروده است . اشعار او سه بار در زمان حیاتش بچاپ رسید در سال ۱۹۱۲ نیز بمناسبت سی امین سال خدمت او تجدید چاپ گردید .

آخرین بار بسال ۱۹۶۴ از طرف اداره انتشارات آکادمی ارمنستان کلیه آثار هوانسیان با شرح حال و حواشی کامل و نامه‌ها و ترجمه‌هایش در چهار مجموعه بچاپ رسیده است .

هوانسیان هیچوقت خود را از تأثیر محیطی که در آن پرورش یافته دور نداشته است و از این لحاظ او برآستی شاعر مردم بشمار میرود شعر او نشانه نهایت اشتیاق آدمی بگریز از جهان خاکبست به آن جهانی که «شادمانی در آن ابدی است» و بستر انسان «گل و سبزه است» و «ماه رخشان در پیشانی انسان میدرخشد» که در حقیقت همان مستحیل شدن آدمی در طبیعت است همان که دنیای ماشین هر لحظه انسان را از آن دور و دورتر میکند .

شعر غنائی هوانسیان اغلب بمصداق بیت معروف سعدی «من بیای توجه ریزم که پسند تو بود - سرو جان را نتوان گفت که مقداری هست . شعر بست پاک و بیانگر واقعی فدا شدن عاشق در معشوق و ستایش روح نه جسم معشوق همان که در عرفان فارسی بنهایت اوج خود رسیده است .

«ای الهه عشق و جانپاکی . عشق من نه بخاطر زیبایی و دلربایی تست بلکه بخاطر روح بیگناه و معصوم تو میباشد . من در این راه عشق پاک خود را بتو نثار میکنم چرا که سرو جانم شایسته قربانی شدن در راه توییست»

هوانسیان از آن دسته شاعرانیست که گوئی در قرن بر آشوب ما زندگی میکند پنداری در جلوی چشم خویش رنجها و مشقات انسانهای در مانده و شور بخت را دیده است . تا آنجا که اگر محبوبش اظهار عشق میکند جوابی جز این ندارد .

«در روز شور بختیم مرا دوست مدار چرا که آن عشق مایه سرور و شادمانی من نیست» و راستی چگونه میتوان این «شور بختی» را توجیه کرد؟ و مگر نه شور بختی

«جمع انسانهاست؟ و مگر نه اگر جنبه فردی داشت تنها اشتیاق محبوب کافی بود که شاعر را از آن شور بختی نجات بخشد و در حقیقت این ادعا هنگامی به یقین می پیوندد که خود در همین شعر میگوید «حاضر تا ابد برای تو دوست پاکی باشم بگذار بارغم تو از قلب من رخت بر بندد» که میتوان گفت دارای هیچ مفهومی نیست مگر اینکه تا آن شور بختیها تمام نشود و پایان نپذیرد من نمیتوانم در اندیشه تو باشم و مسلماً بهمین لحاظ است که میگوید :

«بگذار بارغم تو از قلب من رخت بر بندد» و همین انسان دوستی شدید اوست که ناگهان او را به تفکر در خصوص آواز خوانی دوره گرد وامیدارد چرا که او هم انسانی است و چه تفاوت که انسان . انسان است :

«بگذار آوازت یکنواخت و هماهنگ طنین افکند در قلبی آزاد و احساساتی آتشین . بگذار احساسات خفته ما را بی پروا بیدار کند» و این احساسات خفته «ما» است و نه «من» که در حقیقت بیانگر رابطه نامرئی انسانهاست و چه چیز میتواند این ادعا را بشبوت برساند که :

«آتش نجیب هوسها را در قلوب ما روشن کن . ما در برابر تصویر حقیقت در حال ستایش ایستاده ایم و چه حقیقتی» و الاثر از حقیقت وجود انسانهاست با همه رابطه ها و نیازهایشان بیکدیگر و همه اینها هیچ دلیل نمیشود که شکوه ها و شکایتهای شاعر را نادیده گرفت چرا که او شاعر است و از واقعیت رابطه خود با دیگران آگاه - اما دیگران چگونه میتوانند او را بشناسند؟ که شاعر هم - واره بمعنی «آگاه» معروف شده است .

«ایدل آرام باش که در این دنیا آنکس را که بدردت آگاه باشد نخواهی یافت امثال ما را آب می آورد و همان آبست که خواهد برد» و در حقیقت این سر نوشت محتوم

بشریست که تنها شاعر از آن آگاهست و نه دیگران- «ماهمچون پر کاه بروی آب رودخانه به پیش میرویم تا آرام و بی مکان : و ناله‌های ما را هرگز گوش شنوائی نیست و برآستی که چه کسی قادر است تا همه این آرزوها را بخاک برد و این است سرنوشت شوم بشر .

« درد برای هر يك از مادوستی است که باید آنرا تا دل خاک فروبریم » و این است که غنا و تغزل تنها جنبه احساسات فردی ندارد بلکه عشق با انسانها را نیز میتوان تغزل و غنا گفت و همین است که هوانس هوانسیان سردرسته شاعران متغزل و غنائی ارمنی بشمار میرود .

پایان

حکایت

جالینوس ابلهی را دید که دست در گریبان دانشمندی زده و بی -
حرمتی همی کرد گفت اگر این دانا بودی کار او با نادان بدین عنایت
نینجامیدی .

دو صاحب‌دل نکه دارند موئی

هم ای‌دون سرکش و آرزم جوئی

و گر از هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

(سعدی)